

ضرورت به یک جماعت صالح

نوشته:

استاد ابوالاعلی مودودی رحمته

عنوان کتاب:

ضرورت به یک جماعت صالح

نویسنده:

استاد ابوالاعلی مودودی رحمته

موضوع:

عقاید کلام - اسلام و علوم و عقاید جدید، تجدید
حیات فکری - اسلام و اجتماع

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل:

book@aqeedeh.com

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اغواگری و فساد، امروز در جهان با شدت هرچه پیشتر ادامه دارد^(۱)، ما نمی‌دانیم که: ﴿أَشْرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾ [الجن: ۱۰] «و ما [درست] نمی‌دانیم که آیا برای کسانی که در زمین بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان هدایت خواسته است؟» تصمیم برای به کیفر رسانیدن سکنه زمین در مقابل مفسد آن‌ها اتخاذ شده است یا این که بعد از این اغواگری‌ها و مفساد، زمینه برای استقرار نظام صالح فراهم می‌گردد، اما از آثار آشکار و نمایان تا این اندازه احساس می‌شود که علمبرداران تمدنی که تا امروز امامت نوع بشر را به عهده گرفته‌اند، آخرین مراحل زندگی‌شان را می‌پیمایند، زمان آزمون و ابتلای آن‌ها رو به اختتام گراییده است و مطابق سنت الله، اکنون وقت آن فرا رسیده که آن‌ها و تمدن جاهلی‌شان از نظم گیتی، رخت سفر بندند. آن‌ها همان طوریکه می‌خواستند برای‌شان زمینه فعالیت در روی زمین مساعد گردید و تمام اوصاف و استعداد‌های نهفته‌شان را به منصفه اجراء گذاشتند، شاید قابلیت و استعدادی در آن‌ها باقی نمانده که آن را نشان نداده باشند، لذا امکان زیادی وجود دارد که عنقریب چهره‌های‌شان از صحنه گیتی ناپدید شوند، و این شکست بی‌سابقه چنان صورت گیرد که آن‌ها به دست خود و مراسم تجهیز و تکفین‌شان را اداء کنند، بعد هم امکان دارد که سایه‌ی ظلمت یک بار دیگر به روی گیتی پهن شود، همانطور که در عرصه میانی زوال نهضت اسلامی و ایجاد تمدن

۱- اشاره به سوی نبرد عظیم دوم جهانی است که در آن زمان با شدت ادامه داشت.

فعلی جاهلیت این کار صورت گرفت، و این هم امکان دارد که در راستای این تخریب نقشه تعمیر جدیدی نمایان گردد.

نیروهای جمهوری سرمایه‌داری، اجتماعیت ملی (ناسیونال سوسیالیسم) و اشتراکیت (کمونیسم) که امروز بین هم متصادم‌اند، این‌ها در حقیقت تمدن‌های جداگانه‌ای نیستند که سوال انتخاب بین آن‌ها و بهتر بودن یکی از آن‌ها به میان آید، در حقیقت هر سه آن‌ها شعبه‌هایی هستند از تمدن واحد، اندیشه واحد کاینات، تصور واحد انسان، تیوری واحد زندگی و بالاخره اساس واحد اخلاق است که این سه شعبه براساس آن اعمار گردیده‌اند، حیوان‌پنداشتن انسان، جهان را بی‌خدا قراردادن اخذ قانون زندگی انسانی از علوم طبیعی و استحکام بنیان اخلاق بر تجربه و لزوم دید و خواهشات همه این‌ها اساس مشترک آن‌هاست، تفکیک و فرق بین آن‌ها تنها از این جهت است که این تمدن جاهلی قبل از همه آزادی فرد و انفرادیت ملل را اساس دستور خود گذاشت که از آن توأم با حکومت‌های ملی، جمهوری سرمایه‌داری ایجاد گردید و تا مدت زیادی خون انسانیت را بی‌رحمانه مکید و آن را به ورطه تباهی کشاند، بعداً هنگامی که مصائب انسانی ناشی از ظلم و تعدی آن‌ها قوص صعودی‌اش را پیمود، همین تمدن نسخه انقلاب اشتراکی را برای مداوای این همه تبهکاری‌ها تقدیم نمود، اما اندکی نگذشت که ثابت گردید این مداوا نسبت به مرض اصلی مضرت‌تر و خطرناک‌تر است، بالاخره این تهذیب تجویز دیگری اتحاد کرد که فاشیسم یا ناسیونال سوسیالیسم نامیده می‌شود و تجربیات چند سال ثابت ساخت که این فرزند آن ام‌الخبائث در فتنه‌انگیزی و آشوبگری نسبت به دو برادر قبلی‌اش نیز سبقت گرفته است.

اکنون برای گیتی فرصتی بیشتر از این برای آزمودن این تمدن دیگر باقی نماند است، تمدنی که آدمی را حیوان‌پنداشته و این حیوان را بی‌لگام

قرار داده تا اهداف وحشیانه‌اش را دنبال کند و در بین جوامع بشری از جوع البقر گرفته تا بدترین نوع درندگی و از این قبیل بیماری‌های دیگری ایجاد می‌کند که در حق انسانیت مهلک است.

در حقیقت این تمدن با کلیه شعب آن به آخر عمر طبیعی‌اش رسیده است، عرصه امتحان و آزمون اختتام یافته است، اکنون نزد آن‌ها طلسم دیگری باقی نیست که به عنوان کلید حل مسایل انسانی تقدیمش کنند و احیاناً اگر این تمدن برای تمديد زندگی‌اش بهانه ایجاد «ایسم» دیگری را به کار برد، معهدا مشیت خداوند آشکار نیست که معلوم شود او برای این تمدن بازهم زمینه ایجاد فساد و آشوبگری را مهیا خواهد ساخت یا خیر. امکان دارد که بعد از تصادم فعلی شعبه‌یی از این شعب باقی ماند، اما با اطمینان کامل می‌توان گفت که بقای آن موقتی خواهد بود، و عنقریب این شاخه نیز خود را تخریب کرده و آتشی از میان آن برافروخته خواهد شد که بقایای آن را به خاکستر مبدل خواهد ساخت.

اکنون می‌رسیم به این پرسش که آیا بعد از امحا و نابودی این تمدن دوری از ظلمت آغاز خواهد شد و یا این که عصری از اعمار جدید شروع خواهد شد؟ فیصله آن به دو عامل منحصر است.

نخست این که آیا بعد از ناکامی جاهلیت خالص تئوری دیگری به انسان دست می‌دهد که از تئوری‌های فاسد گذشته بهتر و احسن باشد یا خیر، تئوری که خواسته‌های عقل صلاح انسانی با آن وابسته شوند، تیوری که یک تمدن نیرومند بر آن پایه‌گذاری شود.

دوم این که آیا گروهی از نوع بشری عرض اندام خواهد کرد که در آن‌ها نیروها و صلاحیت‌های جهاد و اجتهاد وجود داشته باشند که برای اعمار کاخ یک تمدن جدید مبتنی بر یک تیوری جدید ضروری‌اند و اخلاق و اوصاف آن‌ها از سایر مردمی که خباثت و شرارت آن‌ها همه روزه برای انسان

تجربه می‌شود، فرق کند یا خیر. اگر چنین نظریه‌ای به موقع پدید آید و براساس آن جماعت صالحی قیام کند، بدون شک نوع بشر از دور ظلمت (Dark Age) دیگری می‌تواند نجات یابد ورنه، هیچ نیرویی نمی‌تواند بشر را از سقوط درین ورطه تاریک نجات دهد، این صدمه بزرگ که انسانیت با آن مواجه است، این روش دد منشانه که امروز انسان در مقابل انسان در پیش گرفته، این بی‌دردی و سنگدلی که حتی در زمان دحشت و بربریت از انسان سر زده بوده، این بی‌رحمی و قساوت که جانوران خون آشام نیز از ارایه مثال آن عاجزند، این نتایج علم و حکمت که امروز به شکل هواپیماهای جهان‌سوز و تانک‌های انسان‌کش دیده می‌شوند، این ثمره استعداد‌های منظم که امروز شکل قشون غارتگر را به خود گرفته، این ثمره پیشرفت گسترش صنعتی که امروز به شکل آلات مخوف جنگی موجوداند، این وسایل ارتباط عامه که از آن امروز در پخش کذب و افتراء در جهان و کاشتن تخم نفرت در بین ملل کار گرفته می‌شود، همه این‌ها به خاطر سلب همت و شجاعت انسان و به خاطر نومیدساختن او از خود و کلیه استعدادها و صلاحیت‌های خود کفایت می‌کند و نتیجه طبیعی آن چنین می‌شود که نوع بشر را مایوس و دل‌شکسته ساخته و تا قرن‌ها در خواب و بی‌هوشی فرو برد.

همان‌طوری که قبلاً تذکر داده شد، آنچه انسانیت را از این فرجام ناهنجار می‌تواند نجات دهد، تنها و تنها یک تئوری صالح و قیام یک جماعت صالح است، اما این چگونه تئوری باید باشد که امروز زمینه کامیابی و موفقیت برایش میسر شود؟

جاهلیت مشرکانه که اکثر تمدن‌های باستانی بر آن استوار شده بودند، امروزه امکانی برای احیای آن وجود ندارد، ریشه و بنیاد شرک تقلیع و استیصال شده است، جاهلان و سفیهان تا امروز نیز تحت تسلط آنند اما

عاقلان و فرهنگدان در این وهم مبتلا نمی‌شوند که نظام کاینات از طرف خدایان متعددی اداره می‌شود و اساس فلاح و سعادت بشری وابسته به ارواح و فرشته‌هاست، افزوده بر آن حقیقت اینست که مسایل به غرنج حیات انسانی براساس این تئوری‌های مشرکانه نه تنها قابل حل نیست، بلکه به تعقید آن خواهد افزوده، بزرگترین مشکلیه در این زمان گیتی را نگران ساخته، فقدان وحدت در نوع بشر است، اما شرک این مشکل را از بین نمی‌برد، بلکه به عوض ایجاد وحدت، وسایل تفریق و تقسیم مزید آن را فراهم می‌سازد، لهذا در جهان امروزی امکانی برای رویکار آمدن تئوری مشرکانه وجود ندارد.

جاهلیت راهبانه نه نیرویی در جهان بود و نه می‌تواند باشد، تئوری‌های کروما و تناسخ اهنسا و همه اوست که روان را سرد، همت‌ها را پست و ذلیل و نیروهای فکری را در غنودگی افیون تخیل مست می‌کنند، توانی در خود باقی نگذاشته‌اند که براساس آن تمدنی ایجاد گردد که بتواند نظم و اداره زمین را در دست گیرد و به مقام جلیل امامت و پیشوایی جهان فایز آید، اگر سامری‌ای هرچند بکوشد تا در این تن مرده روح بدمد، این نظریات ممکن است تا مقام گیان، تیاگ و تپسیا پیش رود، اما تا ایجاد یک تمدن صالح و تاسیس یک کشور مبتنی بر عدالت و مساوات و اعمار یک تمدن درخشان نمی‌تواند برسد، پس ملل مستضعف و رو به زوال در دایره این تئوری‌ها متحجر و بی‌حرکت می‌مانند، اما ملل زنده و مترقی را هرگز به سوی خود نمی‌تواند سوق دهد.

حال باقی جاهلیت خاص که این جاهلیت و بقایای آن امروز در جهان تا حدی در بوته آزمایش قرار گرفته که جهان از آن مایوس و نومید شده است، انسان خود را خود حیوان‌پنداشتن اخذ قانون بقای اصلح و تنازع بقا از زندگی حیوانات و انتخاب طبیعی برای خود، منافع و لذت‌های مادی

را هدف واقعی و نهایی زندگی قراردادن تجربیات و مصالح را ماخذ اخلاق محسوب کردن و عدم شناخت قدرت فوق الانسانی عواقب و خیمی که می‌باید در قبال داشته باشد، بالاخره با تمام تلخی‌هایش پدیدار گشت، ارمغانی که این نظریه‌ها برای انسان آوردند جز تعصبات ملی نژادی، ادعاهای تفوق و امتیاز رنگ و نسل رقابت‌های اقتصادی و سیاسی حکومت‌های ملی قیصریت و استعمار و فتنه غارتگری‌های اقتصادی، بی‌بند و باری و آزادی از قید اخلاقی افراد و ملل و سلطنت‌های بزرگ و مهمتر از همه این که انسان را حیوان واقعی پنداشتن و روش حیوان گونه را با آن‌ها در پیش گرفتن و استحصال وظیفه از آن‌ها همانند ماشین چیز دیگری نیست، این نظریات اگر جمهوری‌تی را تاسیس می‌کند، آن هم جمهوری‌تی است که در آن آزادی ظلم و اجحاف، کسب حرام، فحش و بی‌حیایی برای افراد تامین می‌گردد و اگر اشتراکیت یا اجتماعیت ایجاد می‌کند، چنین است که در آن افراد جامعه را همانند گله بز و گاؤ در اختیار یک دیکتاتور و یا گروهکی می‌گذار تا این دیکتاتور و این گروهک هرطوری که خواسته باشند آن‌ها را استثمار کنند، این‌ها ثمره‌هایی است که از این نظریات پدید می‌آیند، این نتایج اشتباهی و تصادفی نبوده، بلکه تقاضای سرشت این شجره خبیثه است که باید چنین ثمره دهد، پس همان طوری که انسان را تا این دم فلاحی از آن نصیب نشده به همین ترتیب در آینده نیز نمی‌توان توقع داشت که از این اندیشه حیوانی و این تئوری ماده‌پرستانه کاینات و این بنیاد مصلحت‌پرستانه و تجربی اخلاق، ایدیولوژی و مسلک اجتماعی‌یی ایجاد گردد که متضمن فلاح و سعادت بشری باشد.

بعد از ناکامی همه این نظریات نظریه‌یی که جهان می‌تواند امیدها و آرزوهایش را به آن وابسته سازد، تنها آن نظریه‌ای می‌تواند باشد که:

انسان را انسان قرار دهد نه حیوان، نظریه‌یی که در باره ذات خود رای انسان را ارج دهد، نظریه‌یی که اندیشه انسانیتش از «اندیشه حیوانی» علوم غربی و «گنجهکار طبیعی» مسیحیت و «مجبور تناسخ» هندوئیسم بلندتر باشد، نظریه‌یی که انسان را مختار مطلق و اشر بی مهار نه پندارد، بلکه او را تابع اقتدار فوق العاده سلطان کاینات قرار داده و در برابر او مسئول و جوابده قرار دهد.

نظریه‌یی که انسان را پایند چنان اخلاقی سازد که از حق تعویض و تعدیل مطابق خواهشات خود، استفاده نکند.

تئوری بیکه به عوض انقسام انسانیت مبتنی بر اساس مادی اخلاق و محیطی را فراهم آورد که بتواند انسانیت را متحد و منسجم سازد.

تئوری بیکه برای حیات اجتماعی، اصولی را به انسانی عرضه دارد که بر اساس آن عدالت واقعی و متوازن بین افراد و جماعت‌ها مستقر شود.

نظریه‌یی که مقاصد بلندتر از مقاصد نفس پرستانه زندگی و معیاری بهتر از معیارهای قدر و قیمت ماده پرستانه به انسان بخشد.

و توام با این همه خصوصیات تئوری بیکه در ارتقای علمی، عقلی و تمدنی نه تنها با انسان کمک و مساعدت کند، بلکه او را به نحو شایسته نیز رهنمونی کند و او را از نگاه مادی و اخلاقی به شاهراه ترقی سوق دهد.

چنین نظریه‌ای در جهان جز اسلام، چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ پس

این ادعا کاملاً به جاست که اکنون مستقبل انسانیت، منحصر به اسلام است، کلیه نظریات و تئوری‌های ساخته انسان به ناکامی گراییده‌اند، برای هیچ یکی از این تئوری‌ها زمینه موفقیت میسر نیست و توان و همتی اکنون در انسان باقی نیست که بار دیگر بختش را بر تصنیف نظریه‌یی مورد آزمایش قرار داده و بر آن بازی کند، در این شرایط، تنها اسلام ایدیولوژی و مسلکی است که توقعات فلاح انسان به آن وابستگی دارد، ایدیولوژی‌یی که

امکان دارد به عنوان دین نوع بشر کسب شهرت کند و ایدیولوژیی که انسان با پیروی از آن عوامل تباهی اش را نیست و نابود می‌کند.

اما از این مطالب چنین استنتاج گرفتن که گیتی برای مفتوح شدن آماده است و تنها وعظی مبنی بر حسنات و حمایدها اسلام و پخش دعوت‌نامه برای ایمان داشتن بر آن کافی است تا آسیا، اروپا، افریقا و امریکا همه مسخر شوند، به جا نیست یک تمدن به این آسانی و به صورت آنی سقوط نمی‌کند که دیروز وجود داشت و امروز ناپدید گردد، و استحکام تمدنی جدید نیز به این صورت امکان‌پذیر نیست که امروز می‌دانی صاف و هموار باشد و فردا با نیروی طلسم و جادو کاخ آسمان خراشی بتواند ایجاد کند.

افکار، اصول و روش‌های تمدن کهن و فرسوده تا مدت‌های درازی در قلوب مردم، در اذهان در علوم و آداب، تمدن و معاشرت، تاثیرش را زنده نگه می‌دارد، این اثر و نفوذ به خودی خود استیصال نمی‌گردد، بلکه ایجاب فعالیت می‌نماید، به همین ترتیب علمبردار تمدن از بین رفته، نیز با وصف زوال پذیری‌اش تا سال‌های سال تسلطش را بر زمین قایم نگه می‌دارند، او خود جایش را تخلیه نمی‌کند و شکست نمی‌خورد، بلکه براساس شکست تحمیلی از بین می‌رود، هکذا اعمار کاخ جدید بازی‌بی نیست که شما در گوشه انزوا بنشینید و آن عمارت خود احوال‌گردد، برای انجام این مامول به نهضت عالی تنقیدی، تخریبی و تعمیری ضرورت است که از یک طرف با نیروی فکر و دانش ریشه‌های تمدن گذشته را قلع و قمع کند و از جانبی دیگر علوم و فنون و آداب را با زیر بنای ویژه فکری مجدداً مدون کند، تا این که بر جهان افکار آن قدر مسلط گردد که مردم به غور و تعمق و درک آن آغاز کنند، از یک طرف همه آن چهارچوب قالب‌هایی که انسانیت را تعویض و دگرگون می‌سازد از هم بپاشند و از جانب دیگر حدود و قالب‌های جدیدی که انسانی دارای اخلاق و سیرت جدید و سالم تربیت می‌شود، تهیه کند، از

یک طرف نظام تمدن و سیاست فرسوده و مبتذل را با نیرومندی باید شکست داده و از جانبی هم نظام اکمل تمدن و سیاست مبنی بر اصول خویش را عملاً باید تاسیس کند.

پس به خاطر نجات جهان از عصر ظلمت آینده و مستفیض ساختن آن از موهبت اسلام تنها این گفته کفایت نمی کند که اینجا تئوری ای سالم وجود دارد، بلکه توأم با تئوری سالم و صحیح به یک جماعت صالح نیز اکیداً ضرورت است، این جماعت غرض پیشبرد امورش به اشخاصی نیازمند است که بر این نظریه ایمان راستین داشته باشند، آن‌ها هر آن قبل از همه دلیل ایمان داشتن و اعتقاد داشتن شان را ارایه کنند و این ثبوت را وقتی می‌توانند تقدیم کنند که اقتدار و نیرویی که آن‌ها بر سمیت شناخته‌اند، خود در مقابل آن زانوی اطاعت او اذعان را خم کنند، بر مقرره‌ها و ضوابطی که ایمان دارند، خود به آن تن در دهند و مواظب آن باشد، به اخلاقی که اصح و درست می‌خوانند، خود نمونه و مدل آن باشند، آنچه را فرض قرار می‌دهند، خود از آن التزام کنند و آنچه را حرام می‌پندارند خود از آن برحذر و مجتنب باشند، در غیر آن ادعای صداقت‌شان مورد شک و تردید است چه رسد به این که کسی در پیشگاه‌شان سر تعظیم و تسلیم فرود آرد، بعداً آن‌ها علیه این نظام فاسد تهذیب و تمدن دست به شورش و بغاوت باید بزنند، ارتباط‌شان را با نظام فاسد مزبور و پیروان آن باید منقطع ساخته همه منافع، لذت‌ها، آسایش‌ها و امیدهای وابسته با این نظام را پشت سر بگذارند و تدریجاً همه آن خساره‌ها، رنج‌ها و تکلیف‌ها و مصیبت‌هایی را که نتیجه لازمی آشوب و شورش علیه نظام حاکم بر جامعه‌اند باید متحمل شوند، سپس به اقداماتی باید متوسل شوند که برای امحا و نابودی تسلط و هژمونی نظام فاسد و قیام و استقرار نظام صالح ضروریست و در راه به ثمررسانیدن انقلاب از قربان‌های مالی دریغ نکنند، اوقات پر بهای‌شان را درین راه باید به

مصرف رسانند، از همه نیروها و استعداد‌های فکری و جسمی نیز استفاده کنند و خطرات باز داشت‌شدن و تبعید ضبط اموال و تباهی و هلاکت اهل و عیال را نیز باید متحمل شوند و اگر ایجاب کند از قربانی‌های جانی نیز دریغ نکنند، بدون این فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌ها نه تا اکنون انقلابی در جهان به راه انداخته شده و نه می‌تواند به وقوع پیوندد، یک تئوری صحیح و شایسته تا وقتی که از حمایت یک چنین عناصر صادق الایمان و ورزیده مستفید نباشد، تیوری محض تا هر اندازه‌یی که بلندپایه باشد جز اوراق کتاب در صحنه عملی نمی‌تواند پیاده شود، برای موفقیت ایدیولوژی به هر اندازه‌یی که نیروی اصول آن ضروریست، به همان اندازه نیروی سیرت اعضای آن عمل آن‌ها و فداکاری و ایثار آن‌ها که برین ایدیولوژی اعتقاد دارند ضرورت مبرم شمرده می‌شود، برای بهتر بودن وضع کشت و زراعت، نیروی هسته و مساعدت و موافقت فصل به جایش در خور اهمیت‌اند اما زمین به حدی حقیقت پسند است که اگر کشاورز از صبر و ثباتش زحمت‌کشی‌هایش از عرق‌ریزی‌هایش و جفاکشی‌اش، حقدش را به آن ثابت نسازد، این زمینه آماده شده برای حاصل‌دادن آماده نمی‌شود.

گرچه خلوص ایمان و ایثار و جان‌فشانی برای قیام و ارتقای هردین ضروری است ولو دین حق باشد یا دین باطل، اما دین حق نسبت به اخلاص و فداکاری‌یی که برای قیام دین باطل در کار است نیازمند اخلاص و ایثار بیشتری است، حق صراف کنجکاو نیست که هرگز برای پذیرفتن غش آماده نیست، بلکه خواهان طلای خالص است، تا وقتی که همه این مخلوط در کوره نسوخته و از آزمایش بدر نشده و طلا خالص با معیار (Standard) استخراج نگردد، مسئولیت عرضه‌داشتن آن را به بازار متقبل نمی‌شود، زیرا آن حق است، باطل نیست که سکه‌های مخلوط‌شده و زیورات مُلمع‌شده را

به فروش رسانند، به همین علت است که قرآن عظیم الشان با تأکید در جاهای مختلف می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

«روش خداوند چنین نیست که مومنین را در حالی بگذارد که اکنون شما با آن مواجه هستید (که مومن و منافق باهم خلط شوند) او نخواهد پذیرفت تا وقتی که خبیث را از طیب متمیز نسازد».

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ ﴿۲﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿۳﴾
[العنکبوت: ۲-۳].

«آیا مردم چنین پنداشته‌اند که آن‌ها با این گفته که ما ایمان آورده‌ایم رها خواهند شد و آن‌ها از بوته آزمایش بدر نخواهند شد؟ در حالی که آنانی که پیش از این‌ها گذشته‌اند (یعنی آنانی که دعوی ایمان کرده بودند) همه را مورد آزمایش قرار داده‌ایم، پس بدون شک خداوند متعال معلوم خواهد کرد که صادق و راستین کیست و کاذب کدام است».

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصُرُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

«آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد، بر [سر] شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند، تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: «پیروزی خدا کی خواهد بود؟»؟

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةً﴾ [التوبة: ۱۶].

«گمان کردید که همین طور رها کرده می‌شوید و هنوز متمیز نساخته است خدا آنانی را که جهاد کرده‌اند از شما و به جز خدا و به جز پیامبر و به جز مومنان با کسی ارتباط قلبی نداشته‌اند».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُتَنَفِقِينَ ﴿۱۱﴾﴾ [العنکبوت: ۱۰-۱۱].

«و هستند عده‌یی از مردم که می‌گویند ما بر خداوند ایمان آورده‌ایم پس هنگامی که در راه خداوند تصدیع شوند از ایذای انسان‌ها به مثابه عذاب خداوندی در هراس و تخویف اند و اگر از جانب پروردگار تو، فتح صورت گیرد، این‌ها گویند که در حقیقت ما با شما ایم، آیا خداوند از قلوب عالمیان آگاه نیست؟ البته می‌باید خداوند متمیز سازد از شما مومنان راستین و منافقان را».

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ﴿۱۵۵﴾ وَذَيَّرَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷].

«و البته بیاز مائیم شما را به خطرات و فاقه و خسارات اموال و جان‌ها و میوه‌ها و مزده ده به صابران، آنانی که چون برسد برای‌شان آسیبی، گویند:

در حقیقت از آن خدا ایم و هرآینه ما به سوی وی باز خواهیم گشت، برای این مردم از طرف پروردگارشان مهربانی و رحمت است و این‌ها ایند راه‌یافته‌گان».

قرآن با این همه هدیایات، به این حقیقت نیز تنبیه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ [محمد: ۴].

«و اگر خدا می‌خواست خود از آن‌ها انتقام می‌گرفت، اما نگرفت تا بیازماید شما را به وسیله بعضی از شما».

یعنی نباید این تصور پیش آید که خداوند اعداء و سرکشان خود را نمی‌تواند سرکوب کند و از این جهت از شما استمداد می‌جوید، حاشا و کلا او نیرویست عظیم که اگر بخواهد با یک اشاره همه‌شان را به تباهی محکوم می‌فرماید و دین خود را خود قوام می‌بخشد، اما او بار این جهاد و زحمت‌کشی و ایثار را از این جهت به دوش شما می‌گذارد که او بر آنست تا شما انسان‌ها را توسط همدیگرتان بیازماید.

هنگامی که با باطل‌پرستان تصادم‌تان نباشد و در این تصادم مصائب و شدائد و خطرات و مهالک بر سرتان نیاید، مومنین راستین از مدعیان کاذب ایمان تشخیص داده نمی‌شوند و تا وقتی که اهل کار از ولگردان و بی‌خردان تفکیک کرده نشوند، جماعتی که بتواند مسئولیت خلاف الهیه را به عهده گیرد و استعداد آن را دارا باشد، تشکیل نخواهد شد.

لذا امروز سرنوشت جهان در حقیقت به این امر منحصر نیست که ایدیولوژی‌بی از حق به انسان دست می‌دهد یا خیر، زیرا ایدیولوژی حق که وجود دارد، البته انحصار آن به این امر منحصر است که آیا گروهی از انسان‌ها قیام می‌کنند یا خیر که در آن‌ها مومنان راستین وفادار و

قربانی‌کنندگان همه مال و منال محبوب و گرمی خویش در راه خدا مشتمل باشند.

از ما می‌پرسند که عناصری واجد این شرایط کجا سراغ خواهند شد؟ آن‌ها تنها در یک عصر مقدس موجود بودند و بعداً پروردگار مدل آنان را برای ابد کاملاً منسوخ قرار داد، اما این وهمی بیش نیست و این وهم در اذهان آنانی ایجاد می‌گردد که آن‌ها از خویشان مایوس و نومید اند، انسان‌های دارای استعداد و صلاحیت در گیتی در همه اعصار تاریخ به وجود آمده و به وجود می‌آیند، همانطور که عناصری با ویژگی‌های منافقانه، عناصر ضعیف‌الاراده و سهولت‌پسند، همواره سراغ شده‌اند، امروز نیز سراغ می‌شوند، وهم چنین عناصری در همه ادوار تاریخ موجود بوده‌اند و امروز نیز وجود دارند که با ایمان‌داشتن و اعتقادداشتن بر چیزی به خاطر اعتلا و سربلندی آن با جان و مالشان به میدان مبارزه و مجاهده می‌آیند، امروز شما مشاهده می‌کنید که یکی و دو تا نه، بلکه هزاران تن بر هتلر و المان ایمان آورده‌اند و آن‌ها به خاطر این ایمان‌شان از هواپیما در یک کشور متخاصم فرود می‌آیند، در حالی که می‌دانند که تله‌های متعددی برای صید آن‌ها بی‌تاب‌اند، انقلاب روس که در حدود بیست تا بیست و پنج سال از آن می‌گذرد اگر به تاریخ آن کشور نظر بافکنید برای تان روشن خواهد شد که هزاران تن که بر افکار انقلابی ایمان داشتند تا نیم قرن قربانی‌های همه جانبه دادند، به جهنم سابیریا فرستاده شدند، به جوخه اعدام کشانیده شدند، در حالت تبعید سرزمین‌های بیکران را پشت سر گذاشتند، تمام خواهشات و آرمان‌های سعادت شخصی‌شان را پامال ساختند، خانواده‌های شان را به دست تباهی سپردند و این مصیبت‌ها را هنگامی تحمل می‌کردند که سقوط سلطنت تزاری به مشکل تصور می‌شد، دور مروید، به هند توجه کنید، اینجا که جوانان در این سوء تفاهم مبتلا شدند که می‌توانند

کشورشان را از طریق خونریزی‌ها آزاد سازند، آن‌ها برای دنبال کردن هدف‌شان در ضیاع زندگی خویش و در مبارزه با خطرات چه دریغ کردند؟ چه مصیبت‌های ممکن التصوری بود که آن‌ها متحمل نشدند، شدیدترین اذیت‌ها و شکنجه‌ها را در زندان‌ها متقبل شدند، روزها و شب‌ها قسمت اعظم زندگی‌شان را در سلول‌های زندان گذرانند، تا جوخه‌های اعدام جان‌های‌شان را فدا کردند، بحث برین نیست که این روش‌ها درست واضح بود یا خیر؟ اما از این همه خواهی نخواهی ثابت می‌شود که بعد از ایمان داشتن بر هدف، دادن قربانی‌های جانی و مالی برای آن و تحمل مصیبت‌ها امروز نیز در انسان‌ها ناپدید نشده است، بغاوت و شورش عامه مهاتما گاندی رویداد عصر امروز است. در همین سرزمین هند کسی چنین پیدا نمی‌شد که ضرب شلاق نخورده، بازداشت نشده و خسارات مالی را متحمل نشده باشد؟ آیا زحمت‌کشان و رنجبران بار دولی ضبط و حراج زمین‌ها مواشی و اثاثیه منازل‌شان را با صبر و ثبات تحمل نکردند؟ پس چگونه می‌توان گفت که امروز آن صفات ایثار و فداکاری در افراد بشر مفقود شده است که در انسان‌های پیشین سراغ می‌شد، اگر انسان با ایمان داشتن بر هتلر و مارکس و گاندی این همه فداکاری‌ها را از خود نشان می‌دهد، پس آیا با ایمان داشتن و اعتقاد بر خداوند نمی‌تواند فداکاری کند؟ اگر چنان کشتی در مرز و بوم است که برای انسان قربانی جانی و مالی را گوارا می‌سازد پس آیا ارضای خداوند و تقرب او از چنین کشش و جاذبه‌ای محروم است، پس آنانی که خود پست همت و ضعیف‌الاراده‌اند، حق ندارند مدعی شوند که برای انجام این امر عظیم افراد فداکار و دارای تصمیم راسخی که ضرورت است در هیچ جا یافت نمی‌شود، البته تا جایی که با و ارتباط دارد می‌تواند بگوید که:

﴿فَأَذْهَبَ أُنْتِ وَرَبُّكَ فَفَقْتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [المائدة: ۲۴].

«برو تو و پروردگارت بجنگید و ما درینجا نشستہ ایم».

(ترجمان القرآن ۱۹۴۱ م)^(۱)

۱- توضیح باید داد کہ بعد از پخش این مضمون روز ۲۶ اگست ۱۹۴۱ جماعت اسلامی پاکستان تشکیل و بہ فعالیت آغاز نمود.